

پیام آور، محمد

5 ساله، عمه هایم آمده اند دیدنم، به خاطر بیماری... برایم کتاب داستان آورده اند درباره زندگی پیامبر... تصویر مردی با چهره ای محو و نورانی اولین تصویر ثبت شده بر تخیلات پسر است که حتی سواد خواندن ندارد و برایش کتابها را میخوانند



سنم بالاتر میرود و میتوانم بخوانم. قطعا تصویر اون موقعم را الان که میبینم تعجب میکنم از همتی که به خواندن کتاب داشتم... کم کم محبت به پیامبران در دلم نشست... مادر بزرگهایم هر دو اهل نماز و قرآن بودند و حسابی تشویق میشدم به حفظ سوره های انتهای قرآن و...

در دبیرستانم؛ سوالات به ذهنم هجوم می آورد... حتی وجود خداوند به نظرم عجیب می آید؛ این شانس را دارم که معلمینی دارم هرچند مذهبی ولی نه افراطی که متنفر بشوم از دین... پذیرفته ام که به راحتی زیر بار احساسات مذهبی صرف نروم.

دانشکده پزشکی شروع شده است، سه شنبه ها میروم سر درس فلسفه یک آخوند نورانی، با اخلاق و حقا معلم به نام [سید رضی شیرازی](#) که نوه میرزای بزرگ (صاحب فتوای تنباکو) بودند و درس فلسفه اسلامی میدادند. الان نمیتوانم تفکیک کنم که درسهای عقلانی علامه طباطبایی و ملا هادی سبزواری برایم شیرینتر بود یا نفس پاک معلم؛ آسید رضی



خونه ای قدیمی در منطقه یوسف آباد تهران نزدیک مسجد شفا که میرفتیم طبقه دومش و میشستیم دور استاد و ایشان با شوخیهای قشنگش حین درسهای سنگین فلسفی، ذهن ما را جلا میداد

این شانس را داشتم که فلسفه را با یک مرد شیرین کلام آغاز کردم و بعدها نیز جذب زیباییهای فلسفه غرب شدم که همه اینها نه تنها در حل سوالات معظم فلسفی ام درباره زندگی، کمکم کرد بلکه بعدها در ورود به روانشناسی یونگ نیز بسیار برایم راهگشا گشتند.

استاد مدعو دانشگاه بودم که به فاصله 7 ماه، دو بار مشرف شدم به عمره. دفعه اول فقط لذت بردم، بحثهای شیعه - سنی برایم جلب توجه میکرد. درست طوری که انگار به هویتم توهین شده باشد به بحث با اهل تسنن مینشستم... عربی هم نسبتا تسلط داشتم و لهجه ام نیز نسبتا محلی بود و لذا سوژه خوبی شده بودم برای طلبه های مدرسه شریعت مدینه که بیان سراغم، تو گویی احساس میکردم شده ام خط اول حفظ تشیع.

از مکه که برگشتم مطالعاتم را توسعه دادم یا شاید عمق. با بیرحمی متوجه شدم دین داری من عمدتا احساسی و غیر عقلانی است! حتی تاریخ این دین را بلد نیستم و احمقانه وارد بحثهای تخصصی شیعه و سنی شده ام! شدت درس و کارم اینقدری بود که بخواهم بهانه بیاورم ولی آتشی به جانم افتاده بود که نمیشد آنرا سمبل کرد. بعید میدانم کسی به اندازه دکتر محمد ابراهیم ایتی به جان من آتش افکنده باشد از

شدت زیبایی اثرش درباره تاریخ 100 سال اول اسلام. کسی که به علت تصادف سالها پیش از 57 درگذشته بود و من عمده شالوده سواد تاریخی ام درباره اسلام را مدیون سبک و سیاق نوشتار و گفتار اویم

بعدها جمعا 5 بار به سفر عمره مشرف شدم و دیگر فرق کرده بودم. بعد نماز عشا در جمع طلبه های مدرسه شریعت مسجد النبی دعوت میشدم و با چایهای فلاسکی معطر برادران ایمانی ام در مدینه و بوسنی و چچن و... پذیرایی میشدم (به شوخی به من میگفتند تو دکتر نیستی زیرا به سه زبان با ما گفتگوی اعتقادی میکنی و حتما از قم فرستاده اند که طلبه های سنی را بهم بریزی!) ❌

دوستان اهل تسنن من نیز کم کم دریافتند که شیعی من از روی هویت IDENTICAL نیست که به خاطرش از ایشان متنفر بشوم، ماجده که طلبه ای بیسیم بدست بود بعدها من را به کتابخانه مسجد النبی نیز برد و برایم درد و دل کرد که به علت کنترل استخبارات سعودی اجازه ندارند با شیعیان رفاقت کنند. ما با هم درباره خودمان گفتگو میکردیم و یادگرفتیم منهای اختلافات اعتقادیمان از شراکتهای ایمانی و انسانی مان لذت ببریم و جرات کنیم از عشقها و ترسهایمان با یکدیگر حرف بزنیم. هرگز نامه ای بین ما رد و بدل نشد زیرا برای او مشکل ایجاد میشد ولی همان یک هفته کافی بود تا دو قلب یکدیگر را ادراک کنند.

قطعا اولین قدم بزرگم در این زمینه در سنین 25-26 سالگی مطالعه جدی درباره زندگی نبی اکرم بود، کتبی را که در زیر آورده ام اکثرا در خود مسجد النبی خواندم.

- محمد پیامبری که از نو باید شناخت - کنستانتین گورگیو - ترجمه ذبیح الله منصور
- پیامبر اسلام - محمد ابراهیم آیتی - دانشگاه تهران
- سیره نبوی - مرتضی مطهری
- محمد رسول خدا - پروفیسور آن ماری شیمل
- آثار دکتر شریعتی

نمیدانم چقدر طول کشید ولی کم کم احساس کردم ریشه دارم. اسلامه برایم قابل فهم شد. قویا معتقدم اسلامی که در اکثر مردم ما جاریست، بدون نبی است. مردم ما اینقدری که از ابالفضل دم میزنند، یک هزارمش درباره نبی اکرم میدانند و لذت نبرده اند. منابع اندکی در این دیار درباره زیبایی و عظم و ابعاد نبی اکرم سخن رانده اند.

اگر مصطفی عقادی نبود و فیلم محمد رسول الله، احتمالا درک مردم ما از بدر و احد و صلح حدیبیه و فتح مکه بسیار حقیر میماند. ترس وجودم را گرفت از اینکه در میان مسلمینی میزیم که محوری ترین شخصیت دینشان را نمیشناسند. بعد از نبی اکرم سراغ امیرالمومنین رفتم. دسترسی به اثری فاخر چون شرح ابن ابی الحدید و زیبایی قلم یک معتزلی، روحم را به تموج درآورد. خواندن ابعاد زندگی علی (ع) در

قلم عبدالفتاح عبدالمقصود مستم میکرد و مطمئن شده بودم که آثاری اسطوره ای چون منتهی الامال یا خیلی کتب احساسی و پر از غلو درباره شخصیت‌های دینی، دواى درد من نیست. برایم مهم نبود آیا ملکی چون فطرس به گهواره حسین شیرخواره بخشیده شده است یا نه؛ مهم این بود که بدانم و فقط بدانم که چرا محمد؟ چرا علی؟ چرا فاطمه؟

سیر مطالعاتیم را ادامه دادم و دهها کتاب معتبر ایرانی و عربی و ترجمه شده انگلیسی و فرانسه درباره صدیقه طاهره و حسین بن علی خواندم (4-5 سالی طول کشید وسط کارهام) وقتی مطالعاتم به حسین بن علی رسید، بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم و باعث شد سالها بعد سلسله درسهای درباره تاریخ عاشورا ارائه کنم به نام "حسین، امامی که از نو باید شناخت" قطعاً باید حسین بن علی را واریسی کرد و دچار غلو نشد و درسها از تفکر ایشان گرفت که چگونه زیسته است، زیستی چنان که مرگی آنچنان را رقم زده است.

دیشب شهر کتاب شریعتی رفته بودم، دختر خانمی زیباروی نزدیکم آمد و با شیوه ای احترام برانگیز خود را معرفی کرد و سوالی عجیب ازم پرسید:

شما دکتر شیرینی هستید؟ - بله بانو

من وکیلیم، 36 سالمه، دختر خاندانی شریفم، قلم شما را خوانده ام؛ علیرغم ظاهرتان در قلمتان رگه های مذهبی جاریست، حیف شما نیست؟ من تنها به وجود خداوند معتقدم و دیگر هیچ.

مکثی کردم و به آرامی نگاهشان کردم، بقیه صحبت 3-4 دقیقه ای درباره ابعاد شخصیتی یک دختر بود و در قلبم کلماتی میگذشتند که آنجا نگفتم ولی الان مینویسم:

برای این اعتقادات هزاران مایل سفر، صدها کتاب و دهها عاشق و فارغی و... هزینه شده است و اکنون میتوانم بدون تعصب کنار شما بایستم و از وجود زنانی چون شما که در این دیار به این مردم خدمت میکنید و دردهایشان را در محاکم قضایی به درمان میرسانید پر بشوم از افتخار. خداپرستی شما برایم قابل فهم است. دین زدگی شما نیز برایم قابل فهم است. دیدن صحنه دوگانه سوزی دین دارانی که موقع چپاول اموال مردم، مبدل به گوریل‌های سرمایه داری میشوند و بلاهت کسانی که برای حسین (ع) سیاه میپوشند و خود هزار شمر را زنده میدارند البته که آدمی را از چنان حسین اندیشه نشده ای، متنفر میسازد.

من مسلمانم. با این اسلام نمیخواهم مردم را سانت بزوم، اساساً دینم را برای ارتزاق یا منافی برنگزیده ام. دینم را برای منکوب کردن اطرافیانم استفاده نکرده ام، فهمیده ام انسان موجود پیچیده ایست و لذا فهم دین داری یا دین نداری او آسان نیست. من در انتهای دهه چهارم زندگیم میدانم که:

دین امری است که به یکپارچگی روان کمک میکند و انسان را از احساس انزوای سرد فلسفی به انزوای آتشین عرفانی سوق میدهد. فهم دین در عصر ما امریست بس صعب. ما به نسلی از دین داران احتیاج داریم که نبی اکرم را بشناسند تا بتوانند رفتار ناپسند دین داران ساده اندیش را تصحیح کنند. ما هیچ

راهی نداریم به جز مدارا و صبوری و نوشتن و توسعه آگاهی تا بخشهای فوندامنتال دینی بتوانند از ذهن سفید و سیاه خود به مدارای دینی برسند و مهمتر از حجاب دختران برایشان سعادت و امنیت عاطفی دختران، معنا پیدا کند. ما به فهمی از نبی اکرم نیاز داریم که با آن به ساخت مملکت همت بگماریم. فهمی که به جای ناصرالدین شاه قاجار، امیرکبیرهایی برای این دیار تربیت کند که کشور را پر کنند از آبادانی و نشاط.

هزار سلام و درود بر آن پیامبری که با دندان شکسته به جهل کودکان طائف برای امت نادیده خود در پنج قاره دعا فرمود.

سلام بر آن حنجره هایی که به عشق تو بزرگ موندند، اذان سرودند و نامت را بر تارک دل مردمان خسته بنشانند.

سلام بر تو و خاندان و یاران.



زیبایی دعا را به خرافه نکشایم

چهل تاریخ ، بردگی و انسانی که هنوز مانده است

با آدم ضعیف تر از خودت پینگ پونگ بازی کرده ای؟

و از مردمانست کسیکه....

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

یه همچین ملتی هستیم ما

من ساز دهنی ام